

فصلنامه علمی تخصصی اسلام پژوهان
سال نهم، شماره بیست و یکم، بهار ۱۴۰۱

علم غیب ائمه معصومین علیهم السلام از منظر اصول کافی

سید مظاهر حسینی اشلقی

چکیده

خداوند متعال برای هدایت بشر هادیانی از پیامبران و اهل بیت علیهم السلام ارسال کرده است و همواره آنان را به علومی که مورد نیاز بشر برای هدایت و سعادت بوده مسلط کرده است و به این وسیله اهل بیت علیهم السلام را بر دیگر مردم برتری داده است تا بشر همواره برای کسب علم تنها به سوی اهل بیت علیهم السلام رهنمون شده و تنها از این چشمه لایزال سیراب شوند. علم غیب پیامبران و اهل بیت علیهم السلام از جمله مباحث مورد مناقشه‌ای بوده که همواره مورد انکار وهابیت و مخالفان اهل بیت علیهم السلام قرار می‌گرفته است. اما آنچه برای شیعیان مسلم است اینکه اهل بیت علیهم السلام دارای علم غیب می‌باشند و این مطلب را می‌توان از کتاب «اصول کافی» شیخ کلینی (ره) به اثبات رساند. نوشتار حاضر به هدف تبیین اعتقاد شیعه در این مسئله، به شیوه کتابخانه‌ای با رویکرد توصیفی - تحلیلی نظر شیعه را از منظر کتاب شریف کافی که یکی از بهترین و معتبرترین کتب روایی شیعه محسوب می‌شود مورد بررسی، تبیین و اثبات قرار خواهد گرفت.

واژه‌های کلیدی: اصول کافی، علم غیب، اهل بیت، معصوم.

مقدمه

خداوند متعال زمانی که انسان‌ها را آفرید برای هدایت آنان، انبیاء و ائمه را مبعوث کرد و تمام لوازمی که برای این امر خطیر لازم بود نیز به آنان ارزانی داشته است که از جمله آن می‌توان به علم غیب امام اشاره نمود؛ زیرا آنچه سبب اعتماد بشر به ائمه می‌شود این است که آنان بدانند و ببینند که اهل بیت به همه علوم مورد نیاز بشر و حتی ماورائی و دنیایی مسلط بوده و تنها آنان هستند که می‌توانند محل رجوع و مرجع علمی و هدایتی بشر باشند. از این رو، خداوند متعال ائمه را آگاه به تمام علوم مورد نیاز در این امر کرده است.

۱۰۴

بررسی رجالی و دلالی روایات باب علم غیب ائمه علیهم‌السلام

در این قسمت روایات باب علم غیب امام از حیث رجالی و دلالی در کتاب اصول کافی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ إِذَا شَاءُوا أَنْ يَعْلَمُوا عُلُومًا.

۱- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَغَيْرُهُ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ بَدْرِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ عِلْمًا. (در بصائر: علم آمده) به راستی امام هر گاه بخواهد بداند، می‌تواند.

۲- أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ بَدْرِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ أَعْلَمَ. (بصائر: علم) امام هر گاه بخواهد بداند، به وی اعلام شود.

۳- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عَمْرَانَ بْنِ مُوسَى عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ عَمْرٍو بْنِ سَعِيدٍ الْمَدَائِنِيِّ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْمَدَائِنِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا أَرَادَ الْإِمَامُ أَنْ يَعْلَمَ شَيْئًا أَعْلَمَهُ

اللَّهُ ذَلِك. هر گاه امام بخواهد چیزی را بداند، خدا آن را (به وسیله الهام یا روح القدس) به وی اعلام کند.

بررسی سندی

در این قسمت به بررسی سندی روایتی که در سلسله سند این روایات قرار دارند پرداخته می‌شود.

بررسی سندی روایت اول

۱- علی بن محمد: علی بن محمد بن ابراهیم بن ابان الرازی الکلبینی، معروف به علّان و کنیه‌اش ابا الحسن بوده، شیخ طوسی (م ۴۶۰ ه.ق.)، وی را خیر فاضل (طوسی، ۱۳۷۳ ش، باب همزه، ص ۴۰۷) و شیخ طوسی در جای دیگر وی را «خیر» معرفی می‌نماید (همان، باب «میم» ص ۴۳۹) و نجاشی (م ۴۵۰ ه.ق.) و حلی (حسن بن یوسف) (م ۷۲۶ ه.ق.) و ابن داود حلی (حسن بن داود) (زنده در ۷۰۷ ق) نیز وی را «ثقه عین» (عین، یعنی فردی شناخته شده) یعنی امامی صحیح المذهب ظاهراً (رجال نجاشی، ۱۳۶۵ ش، ص ۲۶۱؛ ابن داود، ۱۳۴۲ ش، ص ۲۴۸؛ حلی، ۱۴۱۱ ق، ص ۱۰۰) معرفی می‌نمایند. در نتیجه وی شخصی موثق می‌باشد.

۲- سهل بن زیاد: سهل بن زیاد الآدمی الرازی، برقی (م ۲۷۴ ق) در رجالش اظهار نظری درباره سهل بن زیاد نمی‌کند و تنها به بیان ابوسعید الآدمی الرازی اکتفا می‌نماید (برقی، ۱۳۴۲ ش، ص ۵۸).

در رجال کشی (م نیمه اول قرن ۴) آمده است که سهل بن زیاد رازی ابوسعید آدمی از ابی جعفر، ابی الحسن و ابی محمد علیهم السلام روایت نقل می‌کرده است. ابو محمد الفضل بن شاذان از ابوسعید الآدمی راضی نبوده و می‌گفت که او احمق است (کشی، ۱۴۰۹ ق، ص ۵۶۶) قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقُتَيْبِيُّ، سَمِعْتُ الْفَضْلَ بْنَ شَاذَانَ، يَقُولُ فِي أَبِي الْخَيْرِ وَهُوَ صَالِحٌ بْنُ سَلَمَةَ أَبِي حَمَّادِ الرَّازِيِّ كَمَا كُنْتُ، وَقَالَ عَلِيُّ: كَانَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْفَضْلُ يَرْتَضِيهِ وَيَمْدَحُهُ وَلَا يَرْتَضِي أَبِي سَعِيدِ الْآدَمِيِّ وَيَقُولُ هُوَ الْأَحْمَقُ.



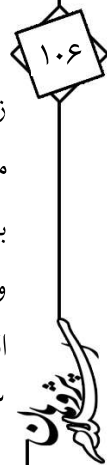
يُرْوَى عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي الْحَسَنِ وَ أَبِي مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ (كشی، ۱۴۰۹ ق، ص ۵۶۶).

نجاشی وی را فردی ضعیف در حدیث و غیر معتمد در آن معرفی می‌نماید و احمد بن محمد بن عیسی شهادت به غالی و دروغگو بودنش داده و از این رو وی را از قم به شهر ری اخراج کرده بود. نجاشی از محمد بن یعقوب نقل می‌کند: «حدثنا علی بن محمد عن سهل بن زیاد و رواه عنه جماعة» که علی بن محمد و جماعتی از سهل بن زیاد روایت نقل کرده‌اند (نجاشی، ۱۳۶۵ ش، ص ۱۸۵).

ابن غضائری (م ۴۵۰ ق) و ابن داود (زنده در ۷۰۷ ق) در رجالش سهل بن زیاد ابوسعید الآدمی الرازی را به جد ضعیف، فاسد الروایت و فاسد در دین و مذهب معرفی کرده که روایات ضعیف نیز نقل می‌کرده است و می‌گوید احمد بن محمد بن عیسی اشعری وی را از قم اخراج کرده و از وی نیز برائت جست و مردم را از شنیدن سخنان وی و نقل روایت از او نهی کرده بود. و یروی المراسیل و یعتمد المجاهیل (ابن غضائری، ۱۳۴۲ ش، صص ۶۶-۶۷؛ ابن داود، ۱۳۴۲ ش، ص ۴۶۰).

شیخ طوسی در رجالش سهل بن زیاد را اهل شهر ری دانسته و فردی ثقه معرفی می‌نماید (طوسی، ۱۳۷۳ ش، ص ۳۸۷) اما در کتاب فهرست خود، وی را فردی ضعیف عنوان می‌نماید (طوسی، ۱۴۲۰ ق، ص ۲۲۸) البته شیخ طوسی کتاب فهرست را قبل از رجالش نگاشته است.^۱ {ممکن است آنانی که وی را غالی می‌دانند خود امام را درست نشناختند که کسانی که ائمه را معصوم از همه مسائل معرفی می‌نمایند را غالی می‌دانند}.

۱. البته شیخ طوسی فهرست را قبل از رجالش نگاشته است، زیرا در کتاب رجالش در ۱۹ مورد عبارت «ذکرناها فی الفهرست» و دو مورد «ذکرناه فی الفهرست» را به کار برده است.



در نتیجه وی فردی ضعیف و غیر ثقه می‌باشد. البته کلینی روایات بسیاری را از وی می‌آورد.

۳- ایوب بن نوح: ایوب بن نوح بن دراج النخعی ابوالحسین، برقی می‌گوید وی کوفی و مولی جعفر بوده است (برقی، ۱۳۴۲ ش، ص ۲۹).

کشی روایتی نقل می‌کند که امام حسن عسکری علیه السلام ایوب بن نوح را فردی ثقه معرفی می‌نماید (کشی، ۱۴۰۹ ق، ص ۵۵۷، ح ۱۰۵۳) و در جای دیگر می‌نویسد وی از صالحین بوده و در دستانش اموال ائمه بوده، زیرا وی وکیل امام بوده است (همان، ص ۵۷۲، ح ۱۰۸۳).

نجاشی او را وکیل ابی الحسن و ابی محمد علیهم السلام معرفی کرده و وی نزد این دو امام امین بوده و از منزلت و جایگاه بزرگی برخوردار بوده است. وی شدید الورع، کثیر العبادت و در نقل روایت فردی ثقه بوده است. (نجاشی، ۱۳۶۵ ش، ص ۱۰۲).

شیخ طوسی وی را کوفی، مولی النخع و ثقه معرفی می‌کند (طوسی، ۱۳۷۳ ش، صص ۳۵۲ و ۳۷۳).

ابن داود وی را کوفی، ممدوح، با ورع و وکیل دو امام معرفی کرده که در نزد این دو امام ثقه و از جایگاه بزرگی برخوردار بوده است و پدر او قاضی کوفه و صحیح الاعتقاد بوده است (ابن داود، ۱۳۴۲ ش، ص ۶۴).
در نتیجه وی فردی ثقه بوده و می‌توان به روایات نقل شده از وی اعتماد و استناد نمود.

۴- صفوان بن یحیی: برقی درباره وی می‌نویسد: صفوان بن یحیی بیاع السابری، مولی بجلیه کوفی و از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده است (برقی، ۱۳۴۲ ش، ص ۵۵). از اصحاب اجماع است



کشی از ابی طالب عبدالله بن صلت قمی روایت می‌کند که امام موسی کاظم علیه السلام در آخر عمرش دعا کرده و فرمود: خداوند صفوان بن یحیی را جزای خیر دهد که او به ما وفادار بود (کشی، ۱۴۰۹، ص ۵۰۳، ح ۹۶۴) و در جای دیگر امام فرمود که من از صفوان بن یحیی راضی هستم (همان، ح ۹۶۵) و خداوند نیز به خاطر رضایت من، از وی راضی هست (همان، ح ۹۶۷) و وی انسانی است که حب ریاست ندارد (همان، ح ۹۶۶).

نجاشی وی را اینگونه معرفی می‌کند که صفوان بن یحیی أبو محمد البجلی بیاع السابری، کوفی «ثقه ثقة عین» (عین، یعنی فردی شناخته شده) می‌باشد و لفظ «ثقه» را دو مرتبه برای تأکید تکرار کرده است. وی از اصحاب امام موسی کاظم و امام رضا علیه السلام بوده و نزد حضرت از جایگاه شریفی برخوردار و فردی زاهد و اهل عبادت بوده است. برقی مذهب وی را سالم از توقف می‌داند؛ یعنی ایشان بعد از امام موسی کاظم علیه السلام از واقفیه نشده و به امامت امام رضا علیه السلام باور داشته است. (برقی، ۱۳۴۲ ش، ص ۱۹۷).

شیخ طوسی، کنیه صفوان بن یحیی را ابومحمد، بیاع السابری، و وی را اوثق و عابدترین انسان زمان خود نزد اهل حدیث معرفی می‌نماید. وی در هر روز بسیار نماز می‌خوانده، بسیار روزه می‌گرفته و زکات مالش را در هر سال، سه مرتبه خرج می‌کرده است (طوسی، ۱۴۲۰ ق، ص ۲۴۱) و در کتاب رجالش وی را وکیل امام رضا علیه السلام و ثقه معرفی می‌نماید (طوسی، ۱۳۷۳ ش، ص ۳۳۸).

ابن داود از وی به مولی {عنزۀ}، ثقه و عین (عین، یعنی فردی شناخته شده) تعبیر کرده است. وی وکیل امام موسی کاظم و امام رضا علیه السلام بوده و نزد آنان از منزلت بزرگی برخوردار بوده است. مذهب وی از واقفیه سالم مانده و بعد از شهادت امام کاظم علیه السلام به امامت امام رضا علیه السلام معتقد بوده است (ابن داود، ۱۳۴۲ ش، ص ۱۸۸).



در نتیجه وی نیز فردی ثقة بوده و می‌توان به روایات نقل شده از اعتماد و استناد نمود.

۵- ابن مسکان: عبدالله بن مسکان ابو محمد، برقی از وی تعبیر به مولی (بیش از ده معنا دارد: هم پیمان و یا آزاد شده) عنزه کرده است (برقی، ۱۳۴۲ ش، ص ۲۲). از اصحاب اجماع است

کشی وی را از جمله آن شش نفری می‌داند که اصحاب، اجماع به صحت آنچه که آنان صحه بگذارند و تصدیق آن چرا که آنان می‌گویند و ثابت شود برای آنان در فقه، کرده است (کشی، ۱۴۰۹ ق، ص ۳۷۵)

نجاشی از وی تعبیر به ثقة و عین کرده (عین، یعنی فردی شناخته شده) و وی از امام صادق علیه السلام روایت نقل می‌کرده است (نجاشی، ۱۳۶۵ ش، ص ۲۱۴). شیخ طوسی در کتاب فهرست خود وی را ثقة (طوسی، ۱۴۲۰ ق، ص ۲۹۴) و در رجال خویش وی را مولی عنزه معرفی می‌نماید (طوسی، ۱۳۷۳ ش، ص ۲۶۴).

این داود از عبدالله بن مسکان ابو محمد تعبیر به فقیه {عین، یعنی} فردی شناخته شده) از جمله شش بزرگی که اجماع کردند صحابه به تصدیق و ثقة بودنشان (ابن داود، ۱۳۴۲ ش، ص ۲۱۳). در نتیجه وی نیز فردی ثقة می‌باشد.

۶- بدر بن الولید: برقی وی را بدر بن الولید الخثعمی کوفی می‌داند (برقی، ۱۳۴۲ ش، ص ۴۶) و شیخ طوسی وی را بدر بن الولید الکوفی معرفی می‌نماید (طوسی، ۱۳۷۳ ش، ص ۱۷۲) و این دو رجالی درباره توثیق یا عدم آن، اظهار نظری نمی‌نمایند. وی از اصحاب امام صادق است (نوری، ۱۴۰۸ ق، ج ۷: ص ۱۸۲). مهمل است.

کلبینی کسی را بیاورد در سند رجالش پس او مهمل نبوده است.



دیگر کتب رجالی درباره وی مطلبی بیان نکرده و درباره وی اظهار نظری ننموده‌اند.

۷- ابی الربیع الشامی: برقی درباره وی هیچ اظهار نظری نمی‌کند (برقی، ۱۳۴۲ ش، ص ۴۳)

نجاشی می‌گوید خلید بن اوفی ابو الربیع الشامی العنزی، از ابی عبدالله علیه السلام روایت می‌کرده است (نجاشی، ۱۳۶۵ ش، ص ۱۵۳) اما چون به مذهبش اشاره نکرده پس وی امامی مذهب می‌باشد. استاد وی را ثقه معرفی کرده است.

شیخ طوسی نیز چه در رجال و چه در فهرستش درباره وی هیچ اظهار نظری نمی‌کند (طوسی، ۱۴۲۰ ق، صص ۴۲۵-۴۲۶؛ طوسی، ۱۳۷۳ ش، ص ۳۲۵).

ابن داود نیز درباره خلید بن اوفی ابو الربیع الشامی العنزی تنها به لفظ «مهمل» اکتفا می‌نماید (ولی در قسم ممدوحین آورده است) (ولی وی را در قسمت ممدوحین آورده است) (داود، ۱۳۴۲ ش، ص ۳۹۸).

علامه حلی درباره وی می‌نویسد: ابو الربیع الشامی و اسم وی را «خلیل بن اوفی» نه «خلید» معرفی می‌نماید (حلی، ۱۴۱۱ ق، ص ۲۷۰).

نجاشی در معرفی وی «العنزی» به کار بوده در حالی که ابن داود از لفظ «العزی» استفاده کرده است و نجاشی و ابن داود درباره وی لفظ «خلید» به کار بردند در حالی که علامه حلی وی را «خلیل» می‌نامد. ممکن است این‌ها به خاطر مهمل بودن شخصیت ابو الربیع الشامی باشد که ابن داود در رجالش اشاره به «مهمل» بودنش کرده است.

از این رو، وی فردی مهمل می‌باشد.



در نتیجه- از آنجایی که نتیجه تابع اخص مقدمات می‌باشد- روایت اول ضعیف می‌باشد. علامه مجلسی (م ۱۱۱۰ ق) نیز در کتاب مرآت العقول این روایت را ضعیف دانسته است (مجلسی، ۱۴۰۴ ق، ج ۳: ص ۱۱۸).

نکته: البته سهل بن زیاد آدمی باید احیا شود و چون کلینی از وی روایات زیادی بیان می‌کند پس باید انسان موثقی باشد. و چون در سند این روایت به یکی یا دو تا از اصحاب اجماع برسد و قبلش هم چون انسان‌های موثقی بودند دیگر این روایت صحیح و موثق خواهد بود و بعد از اصحاب اجماع دیگر مهم نیست که درباره‌شان اظهار نظری درباره ثقه بودنشان بیان بشود یا خیر.

جمع بندی رجالی

درست است که برخی از روات این حدیث افراد ضعیفی بودند اما به خاطر اینکه مرحوم شیخ کلینی در اصول کافی از آنان روایات زیادی نقل کرده است و از سوی دیگر شیخ کلینی قبل از علمای رجالی می‌زیسته و به اصول اربع مأه دسترسی داشته است از این رو می‌توان به آن استناد جست. علاوه بر آن، مفاد این روایت مورد تأیید دیگر روایات صحیح نیز می‌باشد. بنابراین می‌توان گفت که این روایات نیز یا می‌توان حمل بر صحیح کرده و یا اینکه وجود آن در کتاب اصول کافی جابر ضعف سندی آن خواهد بود. از این رو می‌توان به این روایات استناد جست.

بررسی دلایلی روایات این باب

- ۱- **إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ عُلْمَ** به راستی امام هر گاه بخواهد بداند، بداند.
- ۲- **إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ عُلْمَ** (بصائر: علم) امام هر گاه بخواهد بداند، به وی اعلام شود.
- ۳- **إِذَا أَرَادَ الْإِمَامُ أَنْ يَعْلَمَ شَيْئًا أَعْلَمَهُ اللَّهُ ذَلِكَ** هر گاه امام بخواهد چیزی را بداند، خدا آن را (به وسیله الهام یا روح القدس) به وی اعلام کند.



فعلی یا شأنی بودن علم غیب امام

الامام: یکی از مسائلی که درباره علم غیب امام مطرح می‌شود این است که آیا علم غیب امام فعلی است و یا شأنی؟ یعنی اینکه همه معلومات نیز امام حاضر بوده و امام در همه حال برای آن، نیاز به توجه، تأمل و اراده ندارد؛ یا اینکه علم غیب امام شأنی و ارادی بوده که منوط به خواست و اراده امام می‌باشد؟

در این مسئله دو دیدگاه وجود دارد؛ یک دیدگاه می‌گوید علم امام فعلی است نه شأنی (مظفر، بی تا، ص ۲۴) اما نظریه مشهور اندیشمندان امامیه بر دیدگاه دوم؛ یعنی بر شأنی و ارادی بودن علم غیب امام حکایت دارد که برای آن نیز به چند دسته روایات استناد جسته‌اند:

۱- احادیثی که از افزایش تدریجی علم امام سخن می‌گویند (همان، ص ۲۵۴، ح ۳)؛

۲- روایاتی که درباره علم امام تعبیر به قبض و بسط کرده‌اند (همان، ص ۲۵۶، ح ۱)؛

۳- روایاتی که اراده امام را سبب آگاهی وی می‌داند (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱: ص ۲۵۸، ح ۱-۳)؛

۴- سیره عملی اهل بیت همواره اینگونه بوده که گاهی از برخی امور اظهار بی اطلاعی می‌کردند. همانند داستان گم شدن کنیز امام صادق علیه السلام و بی اطلاعی حضرت از آن (همان ص ۲۵۷، ح ۳).

و دیگر مواردی که شاهد بر آن است که اهل بیت علیهم السلام همواره از دانش غیبی بالفعل برخوردار نبوده، بلکه این امر منوط به خواست و اراده آنان می‌باشد. از این رو، می‌توان علم غیب امام را همانند نامه‌ای دانست که اراده امام، سبب آگاهی وی از محتوای آن می‌شود. البته برخی نیز به جای واژه اراده، تعبیر به «التفات» کرده‌اند (انصاری، بی تا، ج ۲: ص ۱۳۴) به این معنا که امام برای علم به چیزی بیش از «توجه» نیازمند نیست.

اختصاص علم غیب به امام بالفعل

امامی که مد نظر در روایت است آیا تنها شامل امام بالفعل است یا اینکه شامل امام بالقوه نیز می‌شود؟ یعنی اینکه اگر کسی «ولی» خداوند باشد اما در حال حاضر هنوز امامتش به فعلیت نرسیده است را نیز شامل می‌شود؟ همانند امام حسن علیه السلام و حسین علیه السلام در دوران امامت امیرالمؤمنین علیه السلام.

از آنجایی که امام باید در همه مسائل از همه انسان‌ها بالاتر باشد تا بتوان گفت که همه بشریت در همه مسائل و امورات زندگی و هدایت، محتاج به امام هستند؛ از این رو کسی که هنوز امامتش به فعلیت نرسیده، ضرورتی ندارد که خداوند متعال وی را آگاه به علم غیب و همه امورات عالم بنماید.

شمول علم غیب به انبیاء علیهم السلام

بر اساس این روایت که علم غیب را برای ائمه به اثبات می‌رساند آیا این امر شامل پیامبران الهی نیز می‌شود یا خیر؟ یعنی رسولان الهی نیز از علم غیب برخوردار بودند یا خیر؟

بر اساس آیات قرآن و دیگر روایات باید گفت که علم غیب شامل رسولان نیز می‌شود. خداوند در سوره جن/۲۶-۲۷ می‌فرماید: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ...» «عالم الغیب او است، و هیچکس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد، مگر رسولانی که آنها را برگزیده است». در روایات نیز علم غیب را برای رسول خدا نیز برشمرده است که از آن جمله روایت سدیر صیرفی است که امام باقر علیه السلام می‌فرماید آن ابتدا به رسول خدا رسیده و سپس به ما رسیده است (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱: ص ۲۵۶، ح ۲).

متعلق علم و اراده امام برای آگاهی از غیب

از اینکه در روایات آمده که امام اگر چیزی را اراده نماید که بداند، به او می‌آموزند؛ سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که متعلق علم و اراده امام چه

مسائل و اموری می‌باشد؟ به تعبیر دیگر آیا امام می‌تواند یا اراده می‌کند تا مسائل خصوصی و گناهان مردم را نیز بداند؟

سید محمد حسین حسینی تهرانی در پاسخ به این سؤال می‌نویسد: «امام بر تمام اعمال، گفتار، رویه، و ملکات بندگان خدا علم دارد و هیچ علمی از نظر امام مخفی نیست؛ چون امام سیطره بر نفوس و ملکوت موجودات دارد، و با وجود این ملکه، تمام ارواح و نفوس و جان اعمال در مشهد امام و حضور ولایت است، همچنانکه موجودات عالم طبیعت در نزد شخص بینا مشهود، و در نزد شخص نابینا غائب است».

۱۱۴

و نیز می‌گوید: «امام به جمیع اموری که بندگان در امر معاش یا در امر معاد به آن محتاجند عالم است، چون بنا به فرض، امام نفوس را از ملکوت آنان هدایت به حق می‌کند، و آنان را به کمال خود می‌رساند، بنابراین چگونه ممکن است که خود او نسبت به مایحتاج عباد در امور تکاملی آنها جاهل باشد، و این خاصه نیز از آیات قرآن که یهدون بامرنا، و افضلیت مقام امامت از نبوت طبق مفاد خطاب حضرت حق به ابراهیم خلیل روشن شد» (حسینی تهرانی، ۱۴۲۶ ق، ج ۱: ص ۲۴۰-۲۴۱).

اما از آنجایی که اراده، متأخر از علم می‌باشد این منافات ندارد که دایره علم امام شامل همه امور و مسائل باشد اما آنچه متعلق اراده امام است مسائل و اموری باشد که در حیطة و وظایف امامت یعنی هدایت بشریت باشد. از این رو، متعلق اراده امام شامل امور دنیایی (که مقدمه هدایت بشری است) و آخرتی انسان‌ها می‌باشد و هر آنچه در راستای این هدف و غایت باشد و اراده در غیر آن، اساساً نیاز و ضرورتی ندارد.

بنابراین، چون وظیفه اصلی امام، هدایت بشریت می‌باشد گاهی پیش می‌آمده که مثلاً کنیز یا غیره امام گم می‌شده ولی امام نمی‌دانسته که او کجاست و به دنبال

آن می‌گشته است (کلینی، ج ۱: ص ۲۵۷، ح ۳)؛ زیرا از احتمالات داده شده این است که امام از علم غیب برای مسائل دنیایی زندگی خویش استفاده نمی‌کند و یا اینکه کسی از غلات در آن جلسه بوده که امام خواسته عقیده او را باطل کند و با ابراز علم غیب او را در غلوش محکم‌تر نکند (دلیل این احتمال هم خشمگین بودن امام در آن جلسه است که گویا امام از حضور غالی در جلسه آگاه بوده است) اما وقتی که با یکی از اصحاب خاص خود خلوت کرد به وی فرمود که همه علم کتاب در نزد ماست (اصول الکافی / ترجمه مصطفوی، ج ۱، ص ۳۸۰).

بنابراین، این احتمال نیز دور از انتظار نیست که روایت اول این باب درباره علم غیب امام نباشد و شامل علمی شود که امام دارای آن می‌باشد که در صورت مواجهه، آن را اراده و آن را در نزد خود حاضر می‌کند.

اما روایت دوم و سوم این باب شامل علم غیب امام می‌باشد که در صورت نیاز با الهام، توسط فرشتگان یا روح القدوس به ائمه علیهم السلام اعلام می‌شود.

دامنه دار بودن علم امام

آیا علم امام دامنه هم دارد؟ مثلاً آیا امام می‌تواند اراده کند که دانش هسته‌ای، فیزیک و دیگر از مسائل علم جدید را نیز بداند؟

از آنجایی که امام باید در همه امور و مسائل علمی از همه انسان‌ها بالاتر باشد تا بتوان گفت که ائمه، امام برای همه انسان‌ها و در همه مسائل می‌باشند، از این رو، هرگاه نیاز و ضرورت ایجاب کند که امام از علوم دنیایی مثل هسته‌ای، فیزیک و غیره آگاه باشد در صورت اراده، بدان آگاهی پیدا می‌کند تا امامتش برای همه بشریت زیر سؤال نرود؛ زیرا در صورت عدم آگاهی امام از برخی از علوم روز و مسائل آن، سبب می‌شود که عده‌ای از دانشمندان این علوم، خود را بالاتر از امام دانسته، که در این صورت اطلاق امامت شامل عده‌ای از انسان‌ها نشود و این خلاف فرض است.



دانستنی است که برخی از ائمه، علم طب، نجوم و دیگر از علوم روز را از خویش بروز داده و امام صادق علیه السلام نیز شاگردانی مثل جابر بن حیان را در علم کیمیا، ریاضی و شیمی و دیگر شاگردان در دیگر علوم روز نیز تربیت کرده و به این وسیله دامنه دار بودن علم خویش را برای همگان به اثبات رسانده است.

تکلیف آور بودن یا نبودن علم غیب برای ائمه

اینکه امام علم غیب دارد آیا این علم غیب برای وی تکلیف نیز می‌آورد یا

خیر؟

علامه طباطبایی (ره) در پاسخ به این سؤال می‌نویسد: «فرض کنیم که علی علیه السلام می‌دانست که در روزی معین و ساعتی معین و به دست شخصی معین ترور می‌شود، حال با توجه به آنچه گفتیم که تمام حوادث عالم واجب و ضروری الوجود است، و ممکن نیست یکی از آنها از سلسله به هم پیوسته حذف شود، علم امام علیه السلام، حادثه ترور خود را ممکن الوجود نمی‌کند، چه علم داشته باشد و چه نداشته باشد، این حادثه، حادث شدنی بود، و حال که علم دارد، این علم، تکلیفی برای آن جناب ایجاد نمی‌کند، و او را محکوم به این حکم نمی‌سازد که امروز به خاطر احساس خطر از رفتن به مسجد خودداری کن، و یا این ملجم را بیدار مکن، و یا برای خود نگهبانی معین کن، چون این علم علم به غیب (یعنی شدنی‌ها) است، نه علم عادی تا تکلیف آور باشد» (طباطبایی، ج ۱۸: ص ۲۹۳-۲۹۶).

آیت الله جوادی آملی می‌گوید: «علم غیب تکلیف‌آور نیست؛ یعنی اگر انسان از راه شرایط حجیت و مانند آن، تحصیل علم کند، در برابر آن تکلیف دارد؛ ولی علمی که از ناحیه غیب به دست آمده، تکلیف نمی‌آورد.

از سوی دیگر سنت خداوند چنین اقتضا می‌کند که معصومان علیهم السلام هم، مانند انسان‌های دیگر، آزموده شوند و آسیب ببینند، بنابراین نباید از این علم استفاده کنند یا به استفاده از آن مأمور نبوده‌اند؛ البته گاه برای یاری دین از غیب کمک



می‌گرفتند؛ ولی اصل بر این بود که در جریان امور عادی از علم غیب استفاده نکنند (جوادی آملی، ۱۳۸۸ ش، ص ۸۶).

تفاوت علم غیب خداوند و ائمه

علم غیب ائمه و انبیاء بر خلاف خداوند ذاتی آنها نبوده و به معنی این است که ائمه ذاتاً و در هم حال مثل خداوند نیستند که از همه چیز و امورات با خبر باشند بلکه اگر اراده چیزی را بنمایند آن را از سوی خداوند اخذ می‌کنند. پس این روایت به این مطلب اشاره دارند که علم غیب امام ذاتی آنان نمی‌باشد. بر اساس روایات، ائمه چون علم کتاب را دارند - نه علم بعضی از کتاب که عاصف بن برخیا داشت - از این رو، به همه علوم و مسائلی که به دین و هدایت بشری ارتباط دارد عالم هستند و در دیگر موارد و امور عادی زندگی انسان‌ها مربوط است را اراده کرده و خداوند آنها را بدان عالم می‌نماید. زیرا در روایت داریم که علم خداوند دو قسم است؛ ۱- علمی که نزد خود اوست و هیچ کس از مخلوقش را از آن آگاه نساخته است ۲- علمی که به سوی ملائکه و رسولانش افکنده، که آن علم به ما نیز رسیده است (کلینی، ج ۱: ص ۲۵۵، ح ۲).

۱- مجلسی (ره) گوید: علمی که برای ائمه گشوده و گرفته می‌شود غیر از امور دینی و مطالبی است که مردم از امام می‌پرسند زیرا امام احکام دینی و سؤالات مورد احتیاج مردم را همیشه می‌داند، چنانچه در حدیث است که: ممکن نیست از امام چیزی بی‌پرسند و او گوید: نمی‌دانم، پس مقصود علوم دیگریست غیر از احتیاجات مردم (که ما نمی‌دانیم و نباید هم بدانیم زیرا آنها راز است و مخصوص به امام) و همین علومست که در هر شبانه روز و شبهای قدر و جمعه برای امام حاصل می‌شود (مجلسی، مرآت العقول، ج ۳: ص ۱۱۰).

۲- علم غیب دو گونه است: ۱- به این معنی که کارهایی مردم در خلوت و یا در شهرهای خود انجام می‌دهند و امام اگر بخواهد از آن آگاه می‌شود ۲- کارهایی که هنوز از سوی مردم انجام نشده است و قرار است در آینده محقق شود.



۳- در روایت هیچ قیدی به علم غیب امام نخورده است یعنی اینکه امام اگر اراده کند هر آنچه را بخواهد می‌داند؛ فعلی که قرار است درباره آن بداء حاصل شود و آنچه غیر از این باشد؛ زیرا در روایات دارد علمی که خدای عز و جل آن را تقدیر و حکم و امضاء فرموده، علمی است که اولاً به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سپس به ما رسیده است (کلینی، ج ۱: ص ۲۵۶، ح ۲) که برای دانستن آن دیگر اراده لازم نیست. پس روشن می‌شود اراده امام برای دانستن چیزی یا اموری، درباره دیگر علوم و مسائل است.

۴- البته مرحوم مصطفوی گوید امام تنها از علمی اطلاع پیدا می‌کنند که در آن بداء حاصل نشود (و الا علم امام و خبری که از چیزی به مردم دهد خلاف آن، واقع شود در این صورت اعتماد مردم به آنان کم شده و یا از بین می‌رود).

۵- چون فلسفه وجودی امام برای هدایت بشریت است از این رو، ندانستن اینکه کنیز او الان کجاست سبب هدایت برخی‌ها می‌شود؛ آنانی که درباره ائمه غلو می‌کنند. پس امام در برخی از امور اراده نمی‌کند که بداند تا سبب هدایت عده‌ای بشود.

۶- برخی از مسائل است که اگر امام بداند برای وی تکلیف می‌آورد از این رو در آن امور اراده بر دانستن نمی‌کند.

۷- شیئاً: قریشی می‌گوید که «شیئاً» مصدر، به معنی خواستن و اراده کردن است (قاموس، ج ۵: ص ۹۱) و چیزی است که دانسته می‌شود و از آن آگاهی و خبر می‌دهند. شیء، هم به پدیده‌های موجود اطلاق می‌شود و هم به پدیده‌های معدوم (مفردات، ج ۱: ص ۴۷۱). «شیئاً» در این روایت مطلق آمده و نشان از آن دارد که اگر امامان اراده هر چیزی را بنمایند خداوند به آنان می‌آموزد.

منبع علم غیب امام

أَعْلَمَ و عُلِّمَ: در بیشتر روایات باب علم غیب امام، فاعل آورنده علم غیب برای امام معلوم نشده است. البته در برخی از روایات، خداوند را به عنوان منبع آن معرفی کرده است.

اما از آنجایی که بر اساس قرآن: «فَالْمُدَبِّرَاتِ أُمْرًا» (نازعات/۵) خداوند مدیریت و بیشتر امور را بالعرض به فرشتگان سپرده است. از این رو، همه انسان‌ها علم خود را از فرشتگان دریافت کرده که در این بین ائمه و پیامبران علم غیب را از جبرئیل و برخی دیگر از روح الامین دریافت می‌نمایند (حسینی تهرانی، ۱۴۲۶ ق، ج ۱۲: ص ۲۴).

جمع بندی دلالی

علم غیب بالذات از آن خدوند متعال می‌باشد که پروردگار آن را بالعرض به انبیاء، اولیای و به خصوص ائمه علیهم السلام ارزانی داشته است که آنان نیز در اموری که خود تشخیص بدهند از آن استفاده و بهره خواهند برد.

اما از آنجایی که خداوند این علم را برای هدایت بشر به آنان عنایت کرده است و از سوی دیگر آنان نیز همانند دیگر انسان‌ها مکلف بوده و بر اساس علمی که در شرایطی عادی برای آنان حاصل می‌شدند مکلف می‌شدند، از این رو، آنان هرگز از علم غیب برای امور مادی و دنیایی خویش استفاده ننموده و در این امور و مسائل همانند دیگر انسان‌ها رفتار می‌نموده‌اند. به این خاطر در روایت دیده می‌شود که امام کنیز خود را گم می‌کند و به دنبال آن می‌گردد.

بنابراین، ائمه به خاطر دارا بودن به همه علوم به خصوص علم غیب تنها مرجع علمی و هدایتی بشر بوده و این امر سبب می‌شود که همه انسان‌ها باید تنها به این خاندان تمسک کرده تا به کمال و سعادت برسند.



فهرست منابع

قرآن کریم.

۱. انصاری، مرتضی، بی تا، «فرائد الأصول (طبع مجمع الفکر)»، قم، مجمع الفکر الاسلامی، نهم.
۲. برقی، احمد بن محمد، ۱۳۴۲ ش، «رجال البرقی - الطبقات»، طوسی، محمد بن حسن، مصطفوی، حسن، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، اول.
۳. بروجردی، آقا حسین، ۱۳۸۶ ش، «جامع احادیث الشیعة (للبروجردی)»، جمعی از محققان، تهران، انتشارات فرهنگ سبز، اول.
۴. جوادی آملی، عبدالله، نسیم اندیشه دفتر اول، سید محمود صادقی، ۱۳۸۸ ش، قم، اسراء، سوم.
۵. حسینی تهرانی، سید محمد حسین، ۱۴۲۶ ق، «امام شناسی»، مشهد، علامه طباطبایی، سوم.
۶. حلی، حسن بن علی بن داود، ۱۳۴۲ ش، «الرجال (لابن داود)»، تهران، دانشگاه تهران، اول.
۷. طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۷۴ ش، «ترجمه تفسیر المیزان»، سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم)، پنجم.
۸. طوسی، محمد بن حسن، ۱۳۷۳ ش، «رجال الطوسی»، قیومی اصفهانی، جواد، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجامعه المدرسین بقم المقدسه، سوم.
۹. طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۲۰ ق، «فهرست کتب الشیعه و اصولهم و أسماء المصنّفین و أصحاب الأصول (لطوسی) (ط - الحدیث)»، عبدالعزیز طباطبایی، قم، مکتبه المحقق الطباطبائی، اول.
۱۰. علامه حلی، حسن بن یوسف، ۱۴۱۱ ق، «رجال العلامة الحلی»، بحر العلوم، محمد صادق نجف اشرف، دار الذخائر، دوم.
۱۱. کشی، محمد بن عمر، ۱۴۰۹ ق، «رجال الکشی - اختیار معرفه الرجال»، محمد بن حسن طوسی و حسن مصطفوی، قم، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، اول.
۱۲. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ ق، «الکافی (ط - الإسلامیه)»، علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دار الکتب الإسلامیه، چهارم.
۱۳. مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۴ ق، «مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول»، هاشم رسولی محلاتی، تهران، دار الکتب الإسلامیه، دوم.
۱۴. مظفر، محمد حسین، بی تا، علم الإمام، بی جا، بی جا.
۱۵. نجاشی، احمد بن علی، ۱۳۶۵ ش، «رجال النجاشی»، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجامعه المدرسین بقم المشرفه، ششم.
۱۶. نوری، حسین بن محمد، ۱۴۰۸ ق، «مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل» مصحح و ناشر: مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم، اول.
۱۷. واسطی بغدادی، احمد بن حسین، ۱۳۴۲ ش، «الرجال (لابن الغضائری)»، حسینی، محمدرضا، قم، دار الحدیث، اول.

